

سزای قروت آب گرم

حکایت از مثنوی معنوی

نویسنده : دکتر بصیر کامجو

دسامبر 2012 میلادی

عده ای از جوانان باهم دوست بودند ، تصمیم گرفتند ، برای ماجراجویی به هندوستان سفر کنند. اسباب و وسایل خود را جمع کردند . بسوی هند حرکت کردند .

آنها پس از روز ها مسافرت به هند رسیدند ؛ خسته و گرسنه زیر درختی ، به استراحت پرداختند . همه آب و غذایشان تمام شده و شدید گرسنه بودند ؛ اما در آنجا چیزی را برای خوردن نیافتند .

در آنجا مردی را دیدند که از دور بسوی آنها می آمد ؛ وقتی نزدیک شد ، جوانان از او پرسیدند : " آیا در این اطراف ، چیزی برای خوردن پیدا می شود " .

آن مرد که فردی بسیار زیرک بود ، به آنان گفت : " اگر خیلی گرسنه هستید ، می توانید از گیاهان این اطراف برای خوردن ، استفاده کنید ؛ چیز دیگر اینجا پیدا نمی شود تا خودتان را با آن سیر کنید. در این حوالی ، فیل های زیادی وجود دارد؛ اگر بچه فیل را دیدید ، به شما تأکید می کنم ، مبادا او را بکشید و گوشتش را بخورید؛ زیرا فیل ها موجودات بسیار باهوشی هستند و مادر آنها می تواند تشخیص بدهد چه کسی فرزندش را خورده است و انتقام سختی خواهد گرفت . من توصیه می کنم که به خوردن همین برگ ها و گیاهان قانع باشید اگر بچه فیل را دیدید او را شکار نکنید " .

باگیاه و برگ ها قانع شوید

در شکاری پیل بچگان کم روید!

مرد دانا ، این سخنان را گفت . او بر حرف های خود تأکید و سپس با آنان خداحافظی کرد و از آنجا دور شد .

وقتی مرد دانا ، از آنجا دور شد؛ آنان مدتی باهم حرف زدند و هر لحظه گرسنه تر می شدند.

در این هنگام ، آنان در کنار راهی ، بچه فیل کوچک ، را دیدند ؛ سن و سال خیلی کمی داشت ؛ اما چاق و پرگوشت بود .

ناگهان دیدند ، سوی جاده ای

پور پیلی ، فربهی ، نو زاده ای

دهان شان آب افتاده بود . آنان می خواستند کباب خوشمزه درست کنند و دلی از عزا در آورند.

یکی از همراهان که به حرف های آن مرد دانا ، خوب گوش داده بود ، رو به دوستانش کرد و گفت : " از فکر آن بچه فیل بیرون بیآید ! بنظر من ، بهتر است ، مقدار گیاه و برگ خوردنی ، پیدا کنیم و بخوریم ! "

یکی از آنان گفت : " برو بابا ! مگر ما گاویم که برگ و گیاه بخوریم ! بهتر است به فکر کبابی خوشمزه باشیم . "

اما همان فرد دوباره گفت : " مگر آن مرد دانا سفارش نکرد که به هیچ وجه به گوشت بچه فیل لب نزنید ، این کار خیلی خطر ناک است ! "

یکی دیگر از دوستان گفت : " کدام مرد دانا ! .. او یک دیوانه بود ! ... تازه ما الحان گرسنه ایم ! و میخواهیم کباب بچه فیل بخوریم ! اگر تو کباب دوست نداری ، برو برگ و گیاه بخور ! "

پس از این حرفها ، آنان به سمت فیل کوچک حمله کرده و او را کشتند ؟ گوشت آنرا کباب کردند و کل بچه فیل را یکجا خوردند .

اندر آفتادند ، چو گرگان مست

پاک خوردندش ، فرو شستند ، دست

اما آن جوانی که مخالف بود ، حتا لب به گوشت آن بچه فیل نزد ، حتا هنگام خوردن به دوستانش نزدیک هم نشد . او از برگ درختان برای خود ، غذای فراهم کرد و خورد ؛ او کاملن سیر نشد و کمی گرسنگی در وجودش باقی مانده بود .

دوستانش پس از اینکه گوشت کباب شده ، را خوردند ، درگوشه و کنار دراز کشیدند و به خواب رفتند ؛ اما او در گوشه ای بیدار مانده و مشغول نگهبانی بود ؛ او هنوز پند آن مرد دانارا به یاد داشت که نباید از گوشت آن بچه فیل بخورد ؛ پس می ترسید که مبادا مادر فیل سر برسد .

ساعتی گذشت ناگهان متوجه شد که از دور فیل عظیم جثه و خشمگین به سوی آنان می آید . خیلی ترسید و درجایش میخکوب شد ؛ فیل باخشم بسیار نزدیک و نزدیک تر می شد . جوان از ترس ، آب دهانش خشک شده بود و نه می توانست از جای خود حرکت کند ، کمی ناله و فریاد کرد که دوستانش را بیدار کند ؛ اما گویی آنان به خواب مرگ فرو رفته بودند ؛ فیل ابتدا به او نزدیک شد ؛ کمی دهانش را بوید و بعد سراغ

دیگران رفت ؛ او دهان و بدن هریکی از آنان را بو کرد تا ببیند دهان کدام یک از آنان بوی بچه اش را ، می دهد .

بی شک او مادر همان فیل کوچک بود . بعد از اندکی ، آن فیل خشمناک یک به یک ، آن کسانی که فرزندش را خورده بودند ، باخشم نابود کرد و از بین برد و از هیچ چیزی هم ترسی نداشت .

در زمان ، او یک به یک را زان گروه

می درانید ونبودش ، شکوه

فیل همه را نابود کرد. فقط آن جوانی که از گوشت فیل نخورده بود ، سالم ماند.

نتیجه :

مولوی بزرگ با درک عمیق از کردار و سجایای اخلاقی و مراتب مراعت و مناعت و قناعت افراد روزگارش ، موعظه فوق را برای نسل های آینده در افشانی نموده است .

رویکرد های علمی و اخلاقی ، عبرت و اندرز مولانای بزرگ آینه ایست که تعارض و تداخل و ناهمگونی های عصرش را به امروز و فردا منعکس میسازد . تفکر و اندیشه مولوی تنها در این بسنده نیست که بگویم ، او ده ها هزار بیت سروده و یک شاعر توانا ، نستوه و خلاق و تیز بین است . چنانچه که خود می فرماید :

زاهد بودم ترانه گویم کردی

سرحلقه بزم وباده جویم کردی

سجاده نشین با وقاری بودم

بازیچه کودکان گویم کردی

بلکه اندیشه ای مولوی تجلی از حقایق هستی در پهنه ارتباط اشیا ، در فرآیند تکامل است . که او پیوسته این اسلوب را در بیان رویکرد های فکری خویش در عرصه های : فلسفی ، اخلاقی ، ادبی ، زیباییشناسی ، جامعه شناسی ، ... ؛ در نظر داشته است . اندیشه ای را که او به جهان از خود بجا گذاشته ، ناب ترین جوهری است که به باغستان معرفت بشری آب صاف ، میوه نجابت ، و سر سبزی اصالت ، بخشیده است .

او در این داستان تلاش ورزیده که واژه " اراده " را در مناسبت با "سلوک رفتار " انسانی در چارچوب امورات جامعه مورد باز شناختی قرار بدهد . و هدفش همان شناخت حق و قبول حق و عمل حق

بینانه در سلوک رفتاری انسان است . - اما بصورت ویژه در این بحث ، موعظه مرد زیرک ، قانون وضع شده آن شهر است .

از منظر انسانی ، جوانان مسافر به موعظه مرد زیرک ، ارج نگذاشتند و آنرا اجابت نکردند . ونورم های اخلاقی و عاطفی را در پیدا کردن و خوردن غذا مراعات نه نمودند .

و قوانین و اساسات معمول شهر را اطاعت نه کردند . قناعت را بر تعرض ترجیح دادند . و به پیروی از حرص و آزشکم ، دست به چپاول ، قتل و کشتار ، خشم و خشونت ، زدند . و باین کار ناعاقبت اندیشانه جوانان ، زندگی خود و بچه و خانواده فیل را به خاک و خون ، یکسان نمودند .

درودا که ! مولوی بزرگ بگونه ای در تشبیهات و استعارات ، حقایق حوادث زندگی انسان را بصورت کل و سرنوشت " بچه فیل " را بصورت خاص قلم می زند .

درد و تألم اجتماعی ای که روح و روان مولوی را در زمانش رنج و آزار می داد . با تأسف که ا عمال چنین تألم و درد در عصر ما به کار روزمره اربابان قدرت تبدیل شده است .

امروز در کشور ما نه تنها بچه های فیل کشته می شوند ؟ بلکه هزاران هزار انسان بی گناه ، انسان باصالت ، انسان باکرامت ، انسانیکه در قرآن پاک ، خداوند به او صفت اشرف مخلوقات را اعطاء فرموده است - " وَ لَقَدْ دَلَّكَ رُؤْمَانًا بَنَى آدَمَ . "

یعنی همان انسان با شرف و حرمت مدار ، از طرف گروه های طالب افغان مسلح - بی رحم ، حرمت ناشناس ، عقب گرا و ایسته به نیروهای تمامیت خواه دولتی ، و به اصطلاح اپوزیسیون ، شعورانه ، بی باکانه ، هدفمندانه و ظالمانه کشته می شوند ، بقتل می رسند ، مورد تجاوز و تعرض و غضب و غارت قرار می گیرند .

مردم ما آگاه باشند . و از درس های انسانی و اخلاقی ناب مولوی بهره گیرند و آنرا چراغ راه خود قرار دهند و مشاهده نمایند که چطور در این داستان : یک فیل بی واسطه موفق شد که مجرمین و قاتلین جگرگوشه خود را به کیفر اعمال شان برساند . اراده و تصمیم او بود .

بتأسی از بررسی ماهوی این داستان ، مردم و ماتم زده گان سرزمین ما لطف بفرمائید ؛ ارزش بکار گیری تصمیم و اراده ، قدرت و توانمندی ، خود را بشناسید . و آن را حربه ای در شکستادن کمر قاتلین جگرگوشه های میهن ، آزمایش نمائید . دیگر به هر شخص بی کفایت ، بی باک ، بی تفاوت ، بی برنامه ، و ناآگاه از مسایل ملی و بین المللی : مدیریت : اقتصاد و سیاست و فرهنگ میهن را دو دسته ، تحفه ندهید .

سلاح انتقام شما یک " ورقه رای " شما است . و آن " ورقه رای " را بر شخصیتی بدهید ، که به اصالت و نجابت انسان و همسنگی مرد وزن

متعهد و پایبند بوده و به صلح و ثبات ، آزادی و استقلال ، همبستگی و عدالت اجتماعی اعتقاد و باور علمی ، اخلاقی و انسانی داشته باشد . به امید آن روز .